

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنَكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرَقُونَ الْكَلِمَةَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۴۱) سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۴۲).

آیاتی که به محضرشان رسیدیم از آیه ۴۱ تا ۵۰، این ده آیه یک فرازی است که با داستانی شروع می‌شود که صرفاً شأن نزول داستان محسوب می‌شود و مخصص آیه نیست! بارها عرض کردیم شأن نزول‌ها در قرآن گاهی زوایای آیات را تبیین می‌کنند و همین! نه این که پیچ شود به شأن نزول آیه. برای آیه اجمالاً شأن نزولی ذکر کرده‌اند و آن این است که در منطقه خیبر میان یهودی‌ها یک زنای محصنه‌ای شکل می‌گیرد و حکم تورات بر رجم بوده است. این‌ها می‌خواستند یک جوری این کار انجام نشود، می‌گویند پیش پیغمبر بروید و بر پیغمبر عرضه کنید، اگر حکم به رجم دادند قبول نکنید و اگر حکم به جری و تازیانه دادند قبول کنید. این ماجرای است که برای شأن نزول گفته می‌شود.

به نظر می‌آید شأن نزول، شأن نزول کاملی برای آیه نیست؛ چون نقش منافقین را در این وسط نادید گرفته است و حال آن که آیه ۴۱ می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنَكَ»؛ ای رسول تو را غمگین نکند. چه کسی؟ «الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ»؛ کسانی که سرعت در کفر گرفتند. گفتیم که این جا «يسارعون الى الكفر» نیست؛ یعنی سرعت به سمت کفر نیست، سرعت درون خود کفر است. خود کفر دارای مراتبی است که در آن سرعت گرفته می‌شود. در همین سوره مائده دارد «يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» (مائده: ۲۲). «يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ»؛ کسانی که سرعت

در کفر می‌گیرند از کسانی که «قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ»؛ فقط با دهن می‌گویند ایمان آوردیم و کاملاً نشان می‌دهد که «وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»؛ با قلبشان نمی‌گویند و فقط در منطقه دهنشان است.

ایمانی که لقلقه زبان است نمی‌تواند انرژی‌زا باشد

این‌ها ایمان‌های دهنی دارند. به قول امام حسین(ع) در آن جمله معروفشان «وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»؛ چقدر جمله عجیبی است! دین آدمس است فقط به درد جویدن و بازی کردن می‌خورد «يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ»؛ دارد بازی می‌کند ولی دین آنان را سیر نمی‌کند. پایین نمی‌آید. قرار نیست به او انرژی بدهد. یک چیزی در منطقه دهنش می‌گردد به نام دین.

از کجا معلوم است که در این آیه این گروه، گروه منافقین هستند؟ خود قرآن چنین معرفی‌ای را کرده. آیه ۱۶۷ سوره مبارکه آل‌عمران را اگر بیاورید،

«أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ»

می‌بینید این گروه را به نام گروه منافقین؛ کسانی که دارای روحیه نفاق هستند معرفی می‌کند «أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ»؛ آن مصیبتی که در احد به شما رسید «قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا»؛ دو برابرش در بدر به شما رسید «قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا»؛ بگویند از کجاست این؟ «قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ»؛ زیر سر خودتان است «وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ»؛ و آن چیزی که به شما رسید در روز جمع (احد) «فَبِإِذْنِ اللَّهِ»؛ این به اذن خدا بود «وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ برای آن که خدا مؤمنین را بشناسد، معلوم دارد «وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا»؛ هم این‌جا مؤمنین معلوم شوند و هم منافقین و این‌ها چه کسانی هستند؟

یا خط شکن باش یا خط دار!

(۴۳: ۰۸) «وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا»؛ کسانی که وقتی به آنان گفته می‌شود، بیایید در راه خدا بجنگید، یا دفاع کنید؛ بالاخره یک پستی را باید بپذیرید! یعنی یا روحیه و پست شما حمله و پیکار است، یا دفاع چون این‌ها به روحیه‌ها هم بر می‌گردد. بعضی روحیه‌شان در حد قتال است. بعضی روحیه‌شان در حد قتال نیست، در حد دفاع است و پست‌های عقب می‌ایستند، اما بعضی جنگندگی‌شان در حدی است که می‌زنند خط را می‌شکنند، اما بعضی خط شکن نیستند اما خطی را که شکسته شده، تحویلشان می‌دهند، خوب نگه می‌دارند. بالاخره یا خط‌شکنی خط را می‌شکنی، یا خط را تحویل می‌دهند، خط را نگه‌دار! «وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا» ببینید چقدر قرآن زنده است! وقتی به آن‌ها می‌گوییم یا خط بشکن یا خط را نگه‌دار، «قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ»؛ می‌گویند: اگر ما قتال می‌دانستیم می‌کردیم «هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ»؛ این‌ها امروز در کفر نزدیک‌ترند تا در ایمان «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»؛ این‌ها با دهنشان چیزی می‌گویند که در قلبشان نیست. این‌ها حرفشان این نیست که ما جنگ و رزم بلد نیستیم!

بالاخره یا باید مقاتل باشی، یا مدافع. باید یا خط‌شکن باشی، یا خط را نگه‌داری! یا خودت اهل جبهه رفتن هستی، یا آرمان‌ساز هستی، یا آرمان‌هایی را که به تو می‌دهند باید نگه‌داری! (۱۱: ۰۸) این‌ها یک چیزی می‌گویند و این عنوان «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» عنوانی است که خدا برای منافقین استخدام می‌کند. اگر ما در جلسه گذشته عرض کردیم که آن گروه، گروه داخلی منافق هست، به تأییدات چنین آیه‌ای است. سرنوشت منافقین به یهود گره می‌خورد.

سوره حشر آیه ۱۱ را بیاورید: این چیزی که از آیات قرآن استیاد می‌شود، یهود، تفکر غربی در دسترس آن زمان است. الان هم یهود است. این مسیحیت صهیونیست است که حاکم است نه مسیحیت و خود مسیحیان. آن چیزی که به عنوان استکبار کسی می‌تواند از آن یاد کند در مقابل اسلام، الان هم باز جریان یهود است. جریان مسیحیت نیست. جریان نفاق داخلی رفته رفته با جریان بیرونی یهود پیوندی پیدا می‌کنند که در سوره حشر را که نگاه می‌کنید، می‌بینید در حد اخوت است.

حتی اگر شأن نزول این باشد که گفته شده و این شأن نزول کامل باشد، خداوند بالاخره پای منافقین را وسط می کشد که بالاخره کار این‌ها از بیرون راه نمی‌افتد، مگر این‌که از درون یک چیزی وجود داشته باشد. می‌بینید شأن نزول گفته شده هیچ ربطی به منافقین ندارد. در جریان یهود اتفاق افتاده که این‌ها پیش پیغمبر آمده‌اند. یا این شأن نزول کامل نیست و این وسط یک چیزی جا افتاده، یا حتی اگر این شأن نزول کامل باشد، خدا به بهانه این شأن نزول دارد دوباره معرفتی را القا می‌کند و این‌که این‌ها کسانی هستند رابطه گره خورده با یهود دارند. که در آیه ۵۲ مائده می‌آید: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ».

وقتی ارتباط نظام‌ها پایاپای نباشد تبدیل به سرپرستی می‌شود

که اگر آیه ۱۱ سوره حشر را ببینید، دارد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ؛ سوره مبارکه حشر مال سال‌های قبل‌تر از سوره مائده است. در اوائل سوره مائده بحث شد که ولایت معانی مختلف دارد از دوستی و اخوت شروع می‌شود تا بحث حکومت و سرپرستی. این‌جا کدام معنی است؟ این‌جا همه معانی آن هست. عرض شد که خیلی وقت‌ها بحث با رابطه‌های دوستی و محبت شروع می‌شود. این‌که گفته می‌شود با این‌ها مودت قلبی نداشته باشید به خاطر همین است؛ چون که مودت قلبی، اخوت می‌آورد و وقتی نظام اخوت پایاپای نباشد، تبدیل به سرپرستی می‌شود؛ لذا این‌جا آورده «يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ این‌جا بحث اخوت است؛ ولی وقتی به آخر سوره مائده می‌رسید دارد: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» چه کسانی می‌شتابند؟ کسانی که «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» برای همین رابطه ولایی می‌شود. اگر شما به آیه ۵۱ سوره مائده برگردید، دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ»؛ این‌ها را اولیای خودتان قبول نکنید؛ یعنی از بحث اخوت شروع می‌شود و به این‌جاها کشیده می‌شود. می‌بینید در سوره مائده مثل جاهای دیگر، پیوند جریان نفاق را با یهود؛ این دشمن داخلی را به عنوان دشمن بیرونی و بلندگوی داخلی آن را یک بار دیگر معرفی می‌کند که این‌ها «سَمَاعُونَ»؛ این‌ها جاسوس و بسیار حرف‌گوش‌کن هستند «لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكُمْ»؛ برای یک قوم دیگر که نیامدند. معلوم است که یک قومی پشت سر این‌ها وجود دارد. پشت صحنه کسانی هستند که نیامدند. کسانی که نیامدند چه جوری هستند؟ این «يُحَرِّقُونَ» به چه

کسانی برمی‌گردد؟ فقط به یهود بر می‌گردد؟ یا به جریان نفاق هم بر می‌گردد؟ هردو ممکن است؛ چون پیوند و اخوتی این‌جا برقرار شده. این‌ها «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ»؛ معنی اصلی تحریف، چیزی را به حاشیه کشاندن است، نه این که لزوماً چیزی را حذف، یا اضافه کنید.

تحریف در اصل معنا یعنی حاشیه و کنار. داریم که «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» (حج: ۱۱)؛ کسانی که خداپرستی می‌کنند در حاشیه؛ یعنی وسط گود خداپرستی نمی‌کنند، در حاشیه خداپرستی می‌کنند. کسانی هم که تحریف می‌کردند. عالمانه تحریف می‌کردند. اصلاً تحریف هنر عالمانه‌ای است؛ یعنی شما در تحریف بدون کم و زیاد کردن، مواضع سخن را عوض می‌کنی، مثلاً اگر یک چیز را نگویند. کافی یک کارهایی را نکنید و نگویند. این خودش می‌شود تحریف؛ چون مطلب به حاشیه کشیده شده. یک موقع سکوت، خودش تحریف است. در سوره مائده، آیه ۱۳ مطرح شد که «فَبِمَا نَفَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ»؛ این حظ و بهره از چیزی را که این‌ها به آن متذکر شده بودند، فراموش کردند و این خودش تحریف از موضع است، البته یهودی‌ها تحریف‌های دیگری هم می‌کردند. مثلاً دست‌نویس می‌کردند منتها خیلی از تحریف‌ها به کتمان بوده است. آیه ۹۳ آل عمران را ببینید که شاهی است بر این‌که تورات در اختیار این‌ها بوده، ولی کتمان می‌شده. این می‌شود تحریف!

«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَاتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ همه طعام بر بنی اسرائیل حلال بوده «إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ»؛ مگر آن چه که یعقوب بر خودش حرام کرده بوده «مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ»؛ قبل از تورات «قُلْ فَاتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ این تورات را در بیاورید، نگاه کنید، ببینید این جوری که می‌گویم هست یا نیست؟ تورات دست یکسری احبار است که این‌ها مطلقاً شده‌اند مفسر این دین! پس تورات‌ها را در بیاورید، نگاه کنید، در حالی که تصریح شده که کتاب آسمانی مال همه است. این‌ها هدی للناس^۲ و كافة للناس است.

در قرآن هست که چیزهایی را دست‌نویس اضافه می‌کردند «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤَا بِهٍ ثَمَنًا قَلِيلًا» (آل عمران: ۷۹)؛ وای به کسانی که کتاب را دست‌نویس می‌کنند، منتها خیلی از تحریف‌ها به صورت کتمان بوده. دست‌نویس هم می‌کردند، اما تحریف از موضع، هوشمندانه‌ترین نوع تحریف است و این تحریف بدون کم و زیاد کردن مطلب است؛ یعنی وقتی مطلبی در موضع خودش جا گرفته، شما آن را از موضع خودش خارج کنید؛ مثلاً یک جمله امام را در جای دیگری بخوانید. «يَقُولُونَ إِنَّ أُوتِيئْتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتُوهُ فَاخْذَرُوا» می‌گویند: اگر یک چیز داده شد، این ایمان نیست ایمان آن است که هرچه رسول آورد بگیرد «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷)؛ پیشاپیش چیزی تعیین نکنید که من چه می‌خواهم بگیرم! یا این که اگر این چیز را گفت قبول می‌کنم و اگر چیز دیگری گفت قبول نمی‌کنم! این‌ها حرفشان این است. بحث شأن نزول را کنار بگذارید! گفتم شأن نزول مبین آیات می‌تواند باشد اما مخصص آیات نیست. اگر حرف کسی این باشد که: «إِنَّ أُوتِيئْتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ»؛ بروید اگر این را گفت قبول کنید و «وَإِن لَّمْ تُؤْتُوهُ فَاخْذَرُوا»؛ اگر چنین چیزی به شما داده نشد، حذر کنید و نگیرید! این آیه در مقابل آیه «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». این می‌شود همان جریان یهود، نفاق و جریان پشت پرده‌ی کسانی که نیامدند و کسانی که دارند از پشت پرده حمایت می‌کنند و گرنه مؤمن رفتارشان با دین این‌گونه است که «وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا».

اول آیه این جمله آمد که «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ» چرا؟ برای دلداری دادن به پیامبر؟ این صرف دلداری نیست. دلیل ناراحتی پیامبر را باید بگوید. سابقه ندارد که دلیل را نیاورد. این‌هاست که قرآن را با کتب دیگر کاملاً متفاوت کرده؛ قرآن در این وسط این‌جا که می‌گوید شما ناراحت نشو! بحث معرفتی را پیش می‌کشد. این بحث معرفتی چیست؟ این است که «وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»؛ کسی را که خدا اراده فتنه (این‌جا یا آزمایش است، یا عذاب، یا هردو) و عذاب او را کرده «فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»؛ تو هیچ اختیاری روی او نداری. این یک جمله کلی بود. حالا این‌ها چه کسانی هستند؟ این‌ها

صغرای همین کبری هستند. «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ»؛ دوباره یک تأکید دیگر! خدا اراده تطهیر قلب این‌ها را نکرده؛ لذا ناراحت نشو!

بارها این نکته عرض شده، بحث «سبق کتابی» که نه یک جا و دو جا، بارها در قرآن آمده که کتاب آدم‌ها ورق خورده و نوشته شده است. همه چیز ازلاً معلوم است و این هیچ ارتباطی به اختیار ندارد. با اختیار خودش این‌گونه است؛ یعنی به اختیار دست نمی‌خورد. «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نُّبْرَأَهَا» (حدید: ۲۲)؛ قبل از این‌که ما باری باشیم و این‌ها را خلق کنیم، این‌ها نوشته شده است. در اجل نوشته شده که چه کسی اجل مسمی است و ... با عباراتی شبیه این که این‌ها از قبل برایشان نوشته شده که این‌ها محسن و نیکوکارند، یا ...

کسی که مقداری از این قضیه مطلع باشد، مقداری آرام‌تر می‌شود؛ برای همین است که در حوزه‌ای که آیه سبق کتابی را مطرح می‌کند بعد آن می‌گوید «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (همان: ۲۳) اگر کسی جریان سبق کتابی را بداند، دیگر نسبت به آن چه از دست می‌رود محزون نمی‌شود. ممکن است لبه به لبه، جبر در ذهن شما حرکت کند ولی جبر نیست و آیات قرآن بر این امر تصریح دارد؛ یعنی بحث این نیست که شما مثل عروسک خیمه شب بازی دستتان را حرکت بدهید. او حتی وقتی عذاب می‌کند، یا نهی از منکر می‌کند، فکر می‌کند چون وظیفه‌ام هست دارم نهی از منکر می‌کنم و این از انسان رفع حزن می‌کند؛ برای همین آیه بالا دارد که «لَا يَحْزَنكَ» و دلیلش را هم هنوز نگفته. چرا؟ چون «وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ»؛ کسی را که خدا اراده‌ی عذابش را کرده باشد، این کبرای قضیه «فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»؛ تو مالک چیزی نیستی. تو اختیاری نداری، این هم صغرای قضیه. خدا به اراده الهی چنین قرار داد «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ»؛ خدا اراده تطهیر قلب آنان را نکرده.

یک مثال بزنم. مثلاً یک بچه‌ای خیلی شیطنت می‌کند. وقتی دکتر می‌برند، دکتر می‌گوید: این بچه بیش‌فعالی دارد. یک ماده‌ای در بدنش زیاد ترشح می‌کند. وقتی مادر و پدر می‌آیند خانه و شیطنت او را می‌بینند، آرام‌تر برخورد می‌کنند. کلاً علم به جریان سبق کتابی، ضمن این‌که منافعی اختیار نیست، طرف را

مقداری آرام می‌کند و دست و پا زدن او را مقداری کم می‌کند. جریان عجیبی است و قرآن هم نمی‌خواهد آن قدر توضیح بدهد. فقط در جاهایی استفاده خودش را می‌کند. مثلاً می‌بینید جریان سبق کتابی را به صورت عمده در جریان یک جنگ می‌آورد و آن جا این بحث را توضیح می‌دهد. در جاهای دیگر سخن می‌گوید از اجل مسمی و «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (انبیاء: ۲۱)؛ کسانی که برای آنان از طرف ما سبقت گرفته شده به حسن سابق، با عناوینی می‌خواهد بگوید چنین معرفتی وجود دارد؛ چون که قرآن مسئول معرفت است و شما هم اختیار دارید، حالا شما بلد نیستید این‌ها را با هم جمع کنید مشکل خودتان است، ولی در مواضعی که از خودتان اختیار به خرج می‌دهید، در جریان مصیبت‌ها حواستان به سبق کتابی باشد. مثلاً در جایی مرتب داری به بچه‌ها نصیحت می‌کنی، می‌بینی این یک بچه جور دیگر است، پس تمام شد دیگر! یعنی این بچه این جور است و با اختیار خودش هم این گونه است و این سر جای خودش آرام‌کننده هم هست که بداند آدم‌ها با اختیار خودشان سرنوشت دارند. می‌بینید که حضرت علی به ابن ملجم یک موقعی که با هم رفیق هستند می‌گوید: تو دستت به خون من آلوده می‌شود، ولی ابن ملجم با اختیار خودش این می‌شود. حالا فرض کنید امیر المؤمنین که می‌داند ابن ملجم این جور است، مرتب به او بگوید اما می‌بینید که با یک آرامشی نصیحت می‌کند و حجت تمام می‌کند،

چرا پیامبر فرمود: سوه هود مرا پیر کرد؟

حتی در بحث «شَبَّيْتَنِي سُورَةُ هُودٍ»^۲؛ سوره هود من را پیر کرد، می‌گویند، برای پیامبر و کلاً یک مبلغ خیلی سخت است که علم به سبق کتابی شما داشته باشد و مأمور به تبلیغ هم باشد. می‌بینید چقدر برای پیامبر فشار است؟ یعنی مرتب مأمور تشریحی است که بگوید و از طرف تکوین بالا می‌داند که شما یک آدم دیگری هستی. به اختیار خودت هم هستی ولی این را می‌بیند.

(سؤال) اگر بخواهد می‌بیند. کلاً علم امام این جور است که «إِذَا شَاؤُوا أَنْ يَعْلَمُوا عِلْمُوا»^۴ گزارش‌هایی هم که شده موجود است که مثلاً حضرت علی به ابن ملجم می‌گوید یا پیغمبر به عایشه می‌گوید. اخبار غیبی که شده برای همین چیزهاست. همه این‌ها ماجرای اطلاع از ماجرای عالم است. وقتی می‌گویند طرف غیب

می‌گوید، نه این‌که یک چیزی می‌گوید که نیست؛ یعنی چیزی که در غیب عالم و در پس پرده هست، آن را دارد می‌گوید. می‌بیند و می‌گوید؛ یعنی حتماً دارد اتفاق می‌افتد. چیزی را در پس پرده غیب است و شما نمی‌بینی، به شما می‌گوید. شاید این واقعه در طول زمان مثلاً ده سال بعد اتفاق بیفتد؛ چون آن سبق کتاب را دارد می‌بیند و می‌گوید، لذا با آرامش می‌گوید. اصلاً وقتی می‌خواهد چیزی بگوید، ارشاد کند، یا نصیحت کند، خودکشی نمی‌کند و می‌گوید. وقتی هم دعا می‌کند در همین حالت دعا می‌کند. به هر جهت وضعیت تعادلی او خیلی بالاتر است؛ چون «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حدید: ۲۳)؛ یعنی در این حالت دارد حرکت می‌کند. اشراف به سبق کتابی و توجه به این بحث انسان را از حاشیه به تعادل می‌آورد. خدا به پیامبر می‌گوید: «لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ» (مائده: ۴۱)؛ محزونت نکند چرا؟ چون این‌ها اراده تشریحی است و واضح است. بحث تطهیر تشریحی نیست. در آیه «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ» (مائده: ۶)؛ خداوند اراده کرده که شما را تطهیر کند، پس خدا اراده تطهیر تشریحی دارد ولی با اراده تکوینی و به اختیار خود طرف و سبق کتاب، اراده نکرده و لذا تطهیر نمی‌شود. یک کمی این ادبیات را بیچنانید، این مفهوم اشتباه می‌شود. نگویند این خودش را هم بکشد تطهیر نمی‌شود! با این حرف شما دارید بخش اختیار را خراب می‌کنی.

(سؤال) این‌که در آن سبق کتابی تمام خصوصیات این پایین لحاظ شده از جمله خصوصیت اختیار؛ چون هرچه که این پایین است آن بالا هست و باید باشد! اصلاً عالم می‌خواهد باز شود بیاید پایین. این پایین چه خبر است؟ اختیار، پس آن بالا همه چیز با اختیارش لحاظ شده. من گاهی از خطبای منبر و حتی عالم شنیدم که یک جووری در این باره حرف می‌زنند که اشتباه می‌شود. این تعبیری که راجع به توحید و مبدأ و معاد را یک کم بیچنانید خراب می‌شود؛ یعنی می‌گوید این برای او اراده شده است، او خودش را بکشد جهنمی است، یا چنین توصیه‌هایی که همسر فرد مثل پدر و مادرش در سبق کتابی مشخص است. این معرفت زشتی است راجع به عالم. این جووری نیست. این چه حرفی است؟ اگر این جووری است که فرد اصلاً حرکتی نکند! می‌بینید یک کم تعبیر را این طرف و آن طرف می‌کنید، خراب می‌شود. اصلاً به لحاظ معرفت دینی این حرف خراب است. انسان باید به اختیار خودش تحقیق کند و همسر خودش را انتخاب کند و همسرش به اختیار خودش در سبق کتابی

معلوم است. فقط همسر نیست که معلوم است، همه چیز معلوم است، منتها این معرفت به سبق کتابی به شخص روحیه تعادل می‌دهد. امور را پیگیری می‌کند اما نه با حزن و فرح، با تعادل. خاصیت سبق کتابی این است که انسان آرام می‌شود. آرامش هدیه این بحث است و گرنه تلاش می‌کند در وضعیت آرام. نه این که بگوید: این که مشخص است! اگر کسی این معرفت را نسبت به سبق کتابی داشته باشد، به انحراف رفته است. باز انسان تفکیک‌های جاهلانه‌ای می‌شنود و تعجب می‌کند! کما این که من شنیده‌ام که می‌گویند پنجاه پنجاه است. مگر درصدش را به شما گفته‌اند؟ صددرصدش اختیار است. آیا به این معنا است که همه چیز دست شماست؟ نه همه چیز دست شما نیست. ولی این که «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» به معنی پنجاه درصد جبر و پنجاه درصد تفویض نیست. جبر و تفویض با هم توافق کرده‌اند! نه این است نه آن بلکه مقوله سومی است که نه جبر و نه تفویض است. حرف سومی است به نام اختیار که این اختیار در چنبر خدا را باید درست کرد. در زمینه اعتقادی آدم حرف‌هایی می‌شنود که از تعجب فک آدم به زمین می‌چسبد. هر چیزی تخصص‌هایی دارد. حرف‌های راجع به مبدأ و معاد هم تخصص‌های خودش را دارد کما این که فقه تخصص فقه می‌خواهد که کسی بحث سبق کتابی را داشته باشد، نه به صورت معلق بلکه مشخص و اختیار هم سر جایش هست. نه جبر هست و نه تفویض، مقوله سومی است به نام اختیار که این در چنبر اراده خدا قرار می‌گیرد که هم بتوانید تثبیت کنید که: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» و «قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» (نساء: ۷۹).^۵ قرآن اگر این چیزها را نمی‌گفت که قرآن نبود. قرآن باید یک چیزی بگوید که همه را کف بر کند. این دو آیه، دو آیه‌ی پشت سر هم است. این نیست که طرف حواسش نبوده یک جمله را یک جا و یک جمله را یک جای دیگر گفته که بتوان در آن نکته و تعارض پیدا کرد. همه‌اش از خداست من عندالله است نه، من الله! تثبیت کردن این دو با هم است که کار دارد و علاوه بر این، این رفع حزن می‌کند و طرف با آرامش پیش می‌رود. وقتی می‌بند ابن ملجم این جوری است پدر خودش را در نمی‌آورد که درست شو دیگر! اما بیدار کردن ابن ملجم مسئله‌ی دیگری است. بیدار نمی‌کند که بیا من را بکش! آن علم‌ها اصلاً تکلیف‌آور نیست. امیر المؤمنین خوگشی نکرد که ابن ملجم را بیدار کرد. اگر کسی می‌آمد به امیر المؤمنین می‌گفت، ابن ملجم توی مسجد منتظر است شما را بکشد،

امیر المؤمنین حق نداشت به مسجد برود و الا خودکشی بود؛ چون این علم تکلیف آور است. طلبه‌ها در بحث قطع طریقی و قطع موضوعی مفصل می‌خوانند که قطع وقتی در موضوع حکم می‌آید، زمامش به دست شارع است و او تعیین می‌کند که قطع از چه طریقی ثمر دارد و از چه طریقی ثمر ندارد.

(سؤال) پیامبر غصه می‌خورد که حتی در سبق کتابی معلوم است که این با گفتن پیغمبر لجش بیشتر می‌شود. شما این را می‌دانید و در سبق کتابی بر شما معلوم است، اما شما هر چه می‌گویید «مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا» (فاطر: ۴۲). در این حالت شما غصه نمی‌خوری؟ یعنی پیامبر دارد فشرده می‌شود که من می‌دانم این جهنمی است و من هر چه قدر می‌گویم او جهنمی تر می‌شود و در کفر خودش بدتر می‌شود و باید هم بگویم. وظیفه تبلیغی من است. کاش می‌شد که نمی‌گفتم! این پیر می‌کند آدم را؛ چون دارد تبلیغ می‌کند و این به واسطه گفتن او، دارد بدتر می‌کند.

(سؤال) دارد دلداری می‌دهد. این سبق کتابی چگونه است؟ در این هم «شَیْبَتِنِي» وجود دارد، هم فشار هست و هم وضعیت تعادل وجود دارد؛ یعنی کار دیگر از من بر نمی‌آید. کار تمام شده است. «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» (قصص: ۵۶). پیغمبر خودش را دارد برای این‌ها می‌کشد. «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» (فاطر: ۸)؛ این قدر به خودت فشار نیاور! یعنی تمام سعی‌اش را در این قضیه می‌کند منتها نسبت به این که حتماً این بیاید در مسیر هدایت قرار بگیرد، یک آرامشی پیدا می‌کند؛ یعنی با آرامش خودش را می‌کشد. آیا می‌شود این دو را باهم قبول کرد؟ اگر شما سبق کتابی را قبول داشته باشید، دیگر درس نمی‌خوانید؟ مجدانه درس می‌خوانید ولی با آرامش؛ یعنی این آرامش به خاطر سبق کتابی است؛ چون می‌دانم درصدی از علم برایم رقم خورده. این جالب است نه این که با آرامش طرف پایش را روی پایش بیندازد.

(سؤال) بداء مال مراحل پایین‌تر از سبق کتابی است. در مرحله بالاتر در لوح محفوظ بداء حاصل نمی‌شود. بداء در لوح محو و اثبات است. این جور نیست که کسی تقدیر خود را در عرفه می‌خواهد رقم بزند، یک چیز دیگری در بیاورد خلاف لوح محفوظ! همه در لوح محفوظ هست ولی با اختیار خودش لوح محو و اثبات را می‌تواند عوض کند.

نکته دیگر که از بحث‌های نگینی قرآن است این که «فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً» (مائده: ۴۱)؛ تو مالک چیزی نیستی. تو کاره‌ای نیستی و این که تو کاره‌ای نیستی با بحث معرفت واسطه فیض خدا بودن قابل جمع است و چند مدل ارتباط با خدا را پدید می‌آورد که هم پیغمبر هست و هم همه کاره خداست و هم هیچ کاره است. جمع این معارف است که قشنگ است! شما آیاتی می‌بینید که کاملاً رسول را در کنار خدا قرار می‌دهد و او را به عنوان این که همه کاره است. یک موقعی مثالی برای دوستان زده بودم که شما وقتی می‌روی زیارت امام رضا، چند جور از امام رضا چیز بخواهی درست است. ۱- بگویی: امام رضا مریض مرا شفا بده! مسبب الاسباب را گذاشته‌ای، داری سبب را نگاه می‌کنی ۲- یک موقع پای مسبب را هم وسط می‌کشی و از خدا می‌خواهی و می‌گویی: خدایا تو را به آبروی امام رضا مریض مرا شفا بده! ۳- بگویی: ای امام رضا تو با آبرویی که داری از خدا بخواه که خدا مریض مرا شفا دهد! ۴- یک موقع از دست امام رضا می‌خواهی بگیری، می‌گویی: خدایا بده به امام رضا که امام رضا مریض مرا شفا دهد! ۵- بگویی: امام رضا از خدا بگیر مریض مرا شفا بده، این‌ها همه درست است، اما اگر بگویی امام رضا ما هرچه به خدا می‌گوییم قبول نمی‌کند اقلأً تو مریض ما را شفا بده! این غلط است. این شرک است، پس ۵ مدل وجود دارد. گاه داری خود سبب را نگاه می‌کنی. دو مدل هست که از دست خدا می‌گیری. دو مدل هست که از دست امام رضا می‌گیری. این‌ها با توحید سازگار است، ولی یک مدل آن با توحید سازگار نیست. خدا گاهی در قرآن این اوج کار توحیدی را وسط می‌گذارد. دو مثال نشان‌تان بدهم! آیه ۵۹ توبه را نگاه کنید! خیلی خوب است که آدم همه این معارف را داشته باشد. خیلی خیلی خوب است که آدم مناجات بخواند و خیلی خیلی خوب است آدم زیارت برود و با شفاعت از خدا حاجت بخواهد. هر دو مدل را باید در یک توازنی تجربه کرد که دو معرفت در او نهادینه شود. معرفت رابطه با وسائط و معرفت واسطه فیض؛ مثلاً در دعای ابوحمزه می‌بینید خدایی که «كَلِمًا اُنَادِيهِ»؛ هر موقع صدایش می‌زنم جواب می‌دهد «وَأَخْلُو بِهِ»؛ با او خلوت می‌کنم «حَيْثُ شِئْتُ» هر جا که بخواهم «بِغَيْرِ شَفِيعٍ»؛ بی شفاعت «فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي»؛ حاجتم را می‌دهد. ببینید این تجربه در سیرت مسلمانی ما دو تجربه‌ای است که دو معرفت را با هم در وجود مسلمان عادی بدون این که عالم به دقائق این چیزها باشد، در این مدل درست می‌ماند. اگر مناجات نخواند و فقط زیارت

و دعای توسل بخواند. یک چیزی از درون او پایین می‌آید. برعکس این هم همین است: اگر فقط مناجات بخواند و زیارت نرود و نخواند، باز در درون او یک چیزی پایین می‌آید. یک معرفت در او فروکش می‌کند. یک معرفت را به نفع معرفت دیگر تصرف می‌کند؛ یعنی بی‌خیال یک معرفت دیگر می‌شود و حال آن‌که قرآن را که نگاه می‌کنید، در حلقه مرکزی توحید را مطرح می‌کند ضمن این‌که واسطه فیض را هم تثبیت می‌کند. سوره توبه آیه ۵۸ و ۵۹ را نگاه کنید:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ»

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ»؛ تو را در صدقات لمز می‌کنند «فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا»؛ اگر به آن‌ها بدهی رضایت می‌دهند «وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ»؛ وقتی به این‌ها داده نشود غضب می‌کنند «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا»؛ اگر رضایت بدهند «مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ آن‌چه خدا و رسول داده‌اند «قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ»؛ می‌گویند خدا بس است مثل نگینی این حسبنا الله در آیه می‌درخشد «سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»؛ بزودی خدا و رسولش از فضلش به ما خواهند داد. باز خدا و رسول؛ یعنی هر دو عنوان «إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ»؛ کاش می‌گفتند رغبت ما به سمت خداست! کاش چه جوری بگوید؟ کاش این جوری آدم بگوید؛ یعنی پای خدا را وسط بکشد «إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ»؛ رغبت ما به سمت خداست. به سمت این مادیات نیست. باز می‌بینید «سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»؛ یعنی فضل باز هم فضل خداست. در روایتی ظاهراً امام صادق می‌خواهد کسی را رسوا کند. غذا جلوی ابوحنیفه است حضرت می‌فرماید: «الحمد لله هذا منك ومن رسولك»؛ الحمد لله این غذایی: که خوردیم صدقه سر تو و رسول تو؛ رزق تو و رسول تو را خوردیم. ابوحنیفه می‌گوید: «أشركت؟»؛ آیا شریک قائل می‌شوی؟ حضرت می‌فرماید مگر این آیه را نشنیدی: «سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»؛ یعنی این دو با هم جمع می‌شود، پس شفای امام رضا شفای خداست. فقط نگویید که دو نفری با هم شفا دادند. این می‌شود همان معرفت توحیدی که در قرآن هست. چون این بحث‌ها در قرآن مهم است.

یک آیه دیگر از سوره آل عمران آیه ۱۲۸ نشان دهم که در این آیه به صورت تابلو و خاص خدا این را وسط می‌گذارد تا دیده شود. از آیه ۱۲۶ ببینید «وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ» این ملائکه‌ای که می‌آیند، خداوند قرار نداد مگر بشارتی برای شما که قلبتان به این‌ها مطمئن شود. وقتی ملائکه می‌آیند قلب مطمئن می‌شود؛ چون فرودگاه ملائکه دل مؤمن است. وقتی ملائکه می‌آیند طرف قلبش مطمئن می‌شود «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» و نیست نصر مگر از خدا. چرا این‌ها آمدند؟ «لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ تا برخی از طرفی را که کافر شدند، نابود کنند «أَوْ يَكْتَبَهُمْ»؛ یا خوارشان کند «فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ»؛ تا این‌ها با حالت ناامیدی، برگردند. حالا آیه بعد: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»؛ یا این‌ها که خدا این‌ها را ببخشد. توبه و بازگشتی باشد برای آن‌ها «أَوْ يُعَذِّبَهُمْ»؛ یا عذابشان کند «فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ»؛ ولی در این حلقه وسط دارد که «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»؛ به تو هیچ ربطی ندارد. یعنی توحید در این سطح که بحث، فضل خداست. خدا همه‌کاره عالم است «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»؛ قضیه در اختیار تو نیست. این می‌شود اوج توحیدهای ناب که پای هر گیری را می‌برد حتی پیغمبرش را! لازم است با این معارف بدون شفاعت هم برخورد داشته باشد در کنار جاهایی که شفاعت هست. نروید بگوئید زیرآب شفاعت خورده!

(سؤال) شما از امام رضا به عنوان سبب حاجت می‌خواهی. داریم که «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»؛ رسول به شما این را داده و شما هم قبول می‌کنید. رسول چیزی را به عنوان خودش دارد می‌دهد، ولی چه موقع اشتباه می‌شود؟ وقتی خدا را این وسط می‌خواهد ببرد. نه این‌ها که لحاظ نمی‌کند. عدم اللحاظ نیست، لحاظ عدم است. این‌ها با هم فرق دارد. یک موقع شما خدا را لحاظ نمی‌کنید، ولی یک موقع خدا را لحاظ می‌کنید که نباشد. دارید از دست خدا فرار می‌کنید.

در بحث شفاعت‌ها یک نکته مهمی دیگری هست که آن را در نظر داشته باشید. این‌ها که در بحث شفاعت‌ها از ائمه بخواهید. خیلی سطوح پایین‌تر هم چیزی دستشان هست که بدهند اما ممکن است مصلحت نباشد. از عالی‌ترین سطح معرفت بخواهید که او ارسال همت کند. رمزی هست که گاه امام‌ها شفا نمی‌دهند، ولی امام‌زاده‌ها شفا می‌دهند بلکه رعایای آن‌ها شفا می‌دهند. این‌ها اقدام می‌کنند ولی امام اقدام نمی‌کند! امام در

عالی‌ترین سطح معرفت است. این خیلی فرق دارد لذا یک بحث دراز دامنی است که شاید این‌جا مجال باز کردنش نباشد، ولی حواستان باشد که از ائمه بخواهید! از عالی‌ترین سطح معرفت بخواهید و گرنه در سطوح پایین‌تر معرفت کم‌تر هست ولی در این حد شاید بتواند کار کند؛ یعنی اختیار و اذن تکوینی در حدی داشته باشد. نمی‌گویم امام‌زاده نروید اما پیشنهادهای سنگین به آن‌ها ندهید. از آن‌ها چیزی بخواهید که در آن خیریت لحاظ شده است. بخواهید به آبرویی که دارند دعا کنند، از آن‌ها عاقبت به خیری و طلب عافیت بخواهید. پیشنهادهای سنگین را به امام بدهید. ممکن است آن امام‌زاده بلد نباشد و کاری بکند که در سطح عالی معرفت نیست. چیزهایی که جزء امور مهمه است. از آن‌هایی که «إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (لقمان: ۱۷). به جهت فلسفی من بخواهم یک قرصی را هم بردارم عزم می‌خواهد ولی عظم الامور؛ یعنی يَنْبَغِي أَنْ يُعْظَمَ عَلَيْهَا؛ یعنی طرف باید تصمیم بگیرد تا انجام دهد و گرنه در هر قدمی که آدم برمی‌دارد تصمیم می‌گیرد و قدم برمی‌دارد. این «من عزم الامور» را از امامان بخواهید، از امام‌زاده‌ها نخواهید. سطوح توقع آدم فرق می‌کند. این قدر امکانات دارد، آدم این قدر می‌خواهد. او امکاناتش خیلی زیاد است، و سطح معرفت مهم است. برای همین است که اگر این را کسی بداند سراغ امثال مرتاض‌ها، جن‌گیرها و دعانویس‌ها نمی‌رود. چون این‌ها در سطوح بسیار نازل معرفتی هستند. من خودم پیش این‌ها رفتم، نه برای دعا گرفتن. می‌بینید طرف در دخمه‌ای سی تا پله پایین در جای بسیار بی‌نور و پر دود رفته و مثلاً نشسته روی قرآن و اذکاری می‌نویسد و البته تأثیراتی هم دارد. این چون بلد نیست و معرفت ندارد، این را درست می‌کند و فقط تکنیکال است؛ یعنی فقط همین را درست می‌کند ولی همه را به هم می‌ریزد. بعد شما فکر می‌کنید این کار راه افتاد در حالی که زده به صورت تصاعد هندسی همه چیز را داغان کرده. این‌ها اصلاً علم و معرفت ندارند. فقط یک چیز تکنیکی را دارد انجام می‌دهد. نه معرفت در سطوح بالا دارد و نه به خزائن وجود شما دسترسی دارد. اصلاً این نیست. شما می‌گویید این گم شده پیدایش کن! او هم یک چیزی می‌نویسد، مثلاً دارد از جن استفاده می‌کند، خوب این جن هزار بلای دیگر هم سرت می‌آورد. آرام بگیرید. از امام‌زاده‌ها چیزهای خوب بخواهید. این‌ها آبرو دارند اما چیزهای مهم را از امامان بخواهید.

(سؤال) ته آن هم خداست که می‌دهد. اذن تکوینی دارند. شما فکر می‌کنی از خود خدا هم، اگر لج کنی و چیزی بخواهی خدا نمی‌دهد؟ برای همین سفارش شده دعا‌های دنیوی را چندبار که گفتید ول کنید بروید! و روی آن‌ها پافشاری نکنید؛ یعنی اگر روی یک چیزی پافشاری کنید، به شما می‌دهد اما معلوم نیست چیز خوبی باشد! «كُلًّا تَمِدُّ هُوَ لَاءَ وَهَوُ لَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» (اسراء: ۲۰)؛ عطای خدا به همه می‌رسد و محذور و ممنوع نیست ولی این نیست که دقیقاً در مسیر خیر و صلاح و کمال سلوکی شما پیش می‌رود. مثل این که بچه‌ای می‌خواهد به چای داغ دست بزند، مادرش مرتب کنار می‌کشد، بچه فکر می‌کند تحفه‌ای است، بدتر می‌خواهد دست بزند. یک کمی مادر می‌گذارد به چای دست بزند که بفهمد. گاهی خدا هم به افراد اجازه می‌دهد. بعضی اذن تکوینی در یک کارهایی دارند که آن را هم خدا می‌دهد. کسانی که جن‌گیری می‌کنند هم به اذن خداست.

«سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ»؛ گوش‌کننده دروغ هستند «أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ»؛ این‌ها به شدت حرام‌خوارند. باید مناسبتش با آیه توضیح داده شود. سحت به معنای حرام است، منتها ریشه دارد. به پوست درخت که کنده می‌شود سحت می‌گویند. طرف با حرام عربان می‌شود. پوستش کنده می‌شود و آن لباس را از دست می‌دهد. حرام چنین کاری با آدم می‌کند و حتی سحت اشتقاق اکبر دارد با سَحَقْ؛ یعنی ریشه‌هایشان نزدیک به هم است. سَحَقْ یعنی پودر شدن. در قرآن داریم «فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (حج: ۳۱)؛ وقتی طرف را به دره می‌اندازند، پودر می‌شود. دیدید روی ادویه‌جات پودری نوشته: مسحوقات. حرام طرف را پودر می‌کند؛ برای همین به حرام خوردن می‌گویند سُخْت. قرآن وقتی می‌خواهد حرف بزند این جور حرف می‌زند. به یک واژه گیر نمی‌دهد. هزار واژه اشراب می‌کند. حالا چرا این جا واژه سحت را به کار برده؟ ممکن است هزار جور تعبیر داشته باشد و هرچقدر انسان فکر کند به محتوای آیه جا دارد.

(۴۲) «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاؤُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصْرِوْكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

این جا یک حکم است که اگر آمدند پیش تو . می‌دانید که اگر این‌ها در محاکم اسلامی بیایند، قاضی اسلامی می‌تواند یا خودش حکم بدهد، یا این‌ها را به محکمه خودشان ارجاع بدهد. در دعا‌های بین خودشان، نه بین

یهودی و مسلمان! «أَوْ أُعْرِضُ عَنْهُمْ»؛ این جا بین المللی بودن اسلام مشخص می شود «وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ»؛ اگر از آن ها اعراض بکنی «فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا»؛ ضرری به تو نمی زند «وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ»؛ اگر هم تو خواستی حکم بکنی باز هم با قسط باید حکم کنی «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ خداوند مقسط را دوست دارد.

ببینید این ها احکام بین المللی است. اگر ندانند مؤلف یک کتاب کیست، چه دینی دارد، چه جوری می فهمند؟ متن آن را می خوانند، اگر از ائمه و حضرت علی حرفی دارد و معارف شیعی دارد، می فهمند مؤلف شیعه بوده. خود متن قرآن را کسی بخواند، به بین المللی بودن قرآن پی می برد. اصلاً لزومی ندارد قرآن بگوید ارسلناک کافه للناس؛ متن قرآن نشان می دهد که برای همه آمده. از نوع تذکراتی که داده، معلوم است که می خواهد جوامع را اداره کند. اگر شما متن نامه ۵۳ نهج البلاغه به مالک اشتر را بخوانید، می فهمید که این می تواند دنیا را اداره کند. این حرف ها حرف های جهانی است و می تواند با آن جهان اداره شود، اگر کسی به این ها عمل کند. بحث حکومت ولایی و غیر ولایی نیست. با چهار تا کلمات بومی مثل شتر «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ» (غاشیه: ۱۷)، جهانی بودن قرآن مخدوش نمی شود. اگر محتوا را بررسی کنید، آیات را به هم ربط دهید، می فهمید که قرآن جهانی است.

صلوات!

۱. «إِنَّ النَّاسَ غَبِيذٌ دُنْيَا وَالدِّينُ لَعُقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مَجَّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ».
۲. سوره آل عمران، آیه ۳ و ۴. نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هَدَى لِلنَّاسِ...
۳. «قيل يا رسول الله لقد أسرع إليك الشيب؟ قال: شيبتي سورة هود» كنز العمال، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۱۳.
۴. باب * (أن الأئمة عليهم السلام إذا شاؤوا أن يعلموا علموا) * ۱ - علي بن محمد وغيره، عن سهل بن زياد، عن أيوب بن نوح، عن صفوان ابن يحيى، عن ابن مسكان، عن بدر بن الوليد، عن أبي الربيع الشامي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن الامام إذا شاء أن يعلم علم». كافي، ج ۱، ص ۲۵۸.
۵. أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۷۸) مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۷۹). سوره نساء.